

هویت چیست و بحران هویت چگونه شکل می گیرد؟

What is identity and how do the dilemma of identity formulate?

پژوهش و نگارش: نوروز علی «ثابتی»

تاریخ: 09 مارچ 2017

فیض آباد، بدخشان



پیشگفتار:

در این دهه، بحث هویت، بویژه بحث هویت در میان برادران و خواهران شغنان غربی خیلی اوج گرفته است. بعضی از آنها خود را تاجیک، برخی پامیری، برخی شغنایی، و عده ای هم هویت خود را افغان می گویند. وقتی که یک قوم، تعریف واحد و مشخص از هویت قومی خود نداشته باشد، به آن «بحران هویت» (identity dilemma) می گویند. نگارنده این سطور، در اکتوبر سال 2012، یک سری از مقالات را از طریق تارنمای وزین سیمای شغنان به نشر رساندم، ولی شاید بیشتر دوستان فرصت نیافتند تا همه آنها را مرور کنند. موضوع «قوم پامیری» ((اصلاً زبان پامیری) برای اولین بار بتاريخ 14 جدی سال 1382 (04 جنوری 2004) در زمان زمام داری حامد کرزی رئیس جمهوری انتقالی دولت جمهوری اسلامی افغانستان همان دوره، درج قانون اساسی و از طرف لویه جرگه به تصویب رسید، و بعداً در سرود ملی افغانستان هم درج گردید. این موضوع با پا در میانی نمایندگان ولسوالی های شغنان و اشکاشم در لویه جرگه درج قانون اساسی افغانستان گردید. از آن زمان به بعد، این هویت تازه (بنام «قوم پامیری» و یا «پامیری ها») در بین مردم جنجال آفریده و در ولسوالی های مرزی بدخشان، جاذبه و دافعه خود را دارد. یعنی، بعضی ها خوشبین و برخی ها بد بین با این نام و نشان هویتی هستند. بنابراین، دوباره بر آن شدم، تا چکیده آن مقالات را با کمی جرح و تعدیل، برای عزیزان پیشکش نمایم، تا کاری کرده باشیم که ما جوانان خود را از این پرتگاه مخوف بحران هویت، بسوی ساحل مقصود برسانیم.

در این مقاله، کوشش می شود، تا مسایل زیر بطور غیر جانبدارانه که در خور و شایسته محیط اکادمیک باشد، این موضوع بطور شاید و باید تا جایی که ممکن باشد، از منابع دست داشته در این مورد، کار گرفته می شود. موضوعات زیر در محراق توجه این مقاله می باشند.

- هویت اصلی شغنائی ها، ذکر هویت این قوم در منابع قدیمی؛
- تبار شناسی شغنائی ها و قرابت آنها با تاجیک ها، و بررسی موضوع زبان های غلجه ای؛
- سیاست های موجود در مورد هویت ملی سلطه جویی بر دیگر اقوام؛ و،
- نتیجه گیری کلی از این بحث.

بخش اول: هویت چیست؟

قبل از اینکه به اصل موضوع پرداخته شود، لازم می دانم تا بر موضوع چیستی هویت، و تعاریف مختلف آن در زمینه های متفاوت، مکثی کوتاه داشته باشیم تا یک فهم جامع از هویت و معانی مختلف آن داشته باشیم، و بعد به سر اصل موضوع میرویم.

تعریف هویت:

هویت در بخش های مختلف (جامعه شناسی، روانشناسی، و فلسفه) بطور نا همگون تعریف شده است. هویت در لغت عبارت است از: آنچه که موجب شناسایی شخص باشد.

در اصطلاح فلسفه، هویت عبارت از حقیقت جزئی است یعنی هرگاه ماهیت با تشخص لحاظ و اعتبار شود، هویت گویند (فرهنگ فارسی دکتر محمد معین).

فرهنگ فارسی عمید¹، واژه هویت را چنین معنی کرده است.

هویت اسم است و مأخوذ از واژه عربی «هویّة» می باشد.

1. آنچه از نام، نام خانوادگی، نام پدر و ویژگی های دیگر که شخص بدان ها شناخته می شود؛

2. حقیقت شیء یا شخص که مشتمل بر صفات جوهری او باشد؛ شخصیت؛ ذات؛

3. هستی؛ وجود.

همچنان، هویت به معنای، شناسایی، شناسایی شخصیت است که مترادف های این واژه در زبان انگلیسی «Authentication» و «Identification» می باشند (لغت نامه علامه دهخدا، زیر مدخل هویت)².

در زبان انگلیسی، (Identification) به معنای:

(1) شناسایی، تعیین هویت، تشخیص؛

(2) اوراق هویت، کارت شناسایی؛

¹ حسن عمید، فرهنگ فارسی عمید

² <http://www.loghatnaameh.com/dehkhodaworddetail-9asb6bc3446745498f7604e1917b47a6-fa.html>

3) یکی سازی؛ هم ذات پنداری، احساس یگانگی؛ خود را یکی دانستن است.

واژه انگلیسی (Identification) و یا (Identity) بیشتر به شکل مخفف (ID) نوشته می شود و معنای، اوراق هویت، کارت شناسایی، و شناسنامه [تذکره] است (فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی – فارسی).

مجتبی معینی یوسفی در مقاله زیر عنوان «هویت ملی و هویت قومی» (1392) می گوید: از تمام تعاریفی که برای هویت بیان شده، فقط دو عنصر مهم و مشترک را می توان به روشنی ملاحظه کرد:

یکی مسئله همانندی افراد است، بدین معنا که هویت باعث می شود که افراد بر اساس یک سری ویژگی ها و شرایط خاص، خود را نزدیک به هم ببابند و در واقع نوعی احساس همدلی و وحدت داشته باشند. دوم واژه تمایز به این معنا که هر هویتی با تمایز از سایر هویت ها است که شناخته می شود و تنها به افراد خاصی که در درون حوزه آن قرار دارند اطلاق می شود و به عبارتی مانع ورود اغیار می شود.

اما پس از شناخت مفهوم هویت لازم است تا کمی با مؤلفه ها و عناصر مؤثر در تکوین آن نیز آشنا شویم. برخی از عناصر هویت ساز به طور کلی عبارتند از: سرزمین، زبان و ادبیات، دین، آئین و مناسک، دولت و....

اما اگر بخواهیم تعریف جامع تری ارائه کنیم باید بگوییم که:

«مؤلفه های هویت از دو بخش، شناختی (ذهنی) و روانشناختی (روحی و روانی) تشکیل می شوند. بخش ذهنی (باورها) شامل مجموعه ارزش ها، اعتقادات، هنجارها، نمادها و طرز تلقی است، و بخش روانی (احساسی) نیز مجموعه احساسات، محبت و نفرت، تمایل و بی رغبتی، تعلق، تعهد و تکلیف را در بر می گیرد. وجود این مؤلفه ها و آگاهی نسبت به آنها موجب شکل گیری نوعی «خود» در یک فرد و یا یک اجتماع (دسته، گروه، جامعه) می گردد». (ابوالحسنی، 1388: ص. 25)

به این مناسبت، اول هویت فردی تثبیت می گردد که کیست؟ از کجا است؟ چه کاره است؟ موقف اش چیست؟ و غیره سوال های دیگر که هویت را تشخیص می دهند.

هویت دو گونه بر یک شخص، گروه، و یا اجتماع بر چسپ زده می شود.

اول: یک فرد، یک گروه، و یا یک اجتماع، چند مؤلفه را بر می شمارد و آنها را اساس هویت خویش قلمداد می کند؛

دوم: یک فرد، یک گروه، و یا یک اجتماع، توسط فرد دیگر، گروه دیگر و جامعه انسانی دیگر، چند مؤلفه را اساس هویت آنها قرار می دهند.

برخی ها صرف، هویت را اساس فرد می دانند، و این مربوط به علم روانشناسی می گردد. ولی، بعضی ها پا را فرا تر گذاشته و مؤلفه هایی چون هویت ملی، هویت قومی، هویت فرهنگی، هویت مذهبی، هویت

زبانی و غیره را شامل تمام ارزش های یک فرد، گروه و یا جامعه می دانند که موضوع مورد بحث در علم جامعه شناسی است.

از نقطه نظر علم روانشناسی، کسی که از هویت خود انکار می ورزد، و یا در مقابل آن بی تفاوت باشد، برایش می گویند، که «از خود بیگانه» شده است. خود بیگانگی را در زبان انگلیسی بنام «Alienation» و در فرانسوی بنام «الیناسیون» یاد می کنند.³ ریشه این اصطلاح کلمه لاتینی «alius» به معنای «دیگر» است. پسوند (-en) در زبان لاتینی صفت ساز است. بنابراین، «alien» به معنای منسوب به دیگری است. از صفت (alien) فعل (alienate) ساخته شده است، به معنای «از آن شخص دیگر کردن» یا به عبارت واضح تر، «انتقال به غیر» است. سپس از این کلمه، اسم فعل (alienation) به معنای «انتقال به غیر» (الیناسیون) ساخته شده است. مورد استعمال اصلی این واژه در مسایل حقوقی است و به معنای «سلب حقی از یک شخص و انتقال آن به شخصی دیگر» است. اما با گذشت زمان، مفهوم آن توسعه پیدا کرده و در جامعه شناسی، روان شناسی، فلسفه و حتی روان پزشکی کاربرد دارد. در روان شناسی و روان پزشکی، الیناسیون عبارت است از حالت ناشی از اختلال روانی یا به اصطلاح، «روانی» بودن است. البته این معنا نیز با مفهوم حقوقی کلمه ارتباط دارد؛ زیرا از یک سو بیمار روانی، شخصی است که سلامت عقل خود را از دست داده است (عقل از او سلب شده است)، و از سوی دیگر، قانون پاره ای از حقوق چنین شخصی را سلب می کند و به ولی یا وارث او انتقال می دهد.⁴

مسئله «خود» و «دیگر» و یا (selfness) و (otherness) از قرن هجدهم به این طرف در کشور های غربی بطور وسیع استفاده می شود که از خود، چه شناسی دارند، و دیگران را چگونه می شناسند. و یا مسلمانان «خود» را چگونه می شناسند و خود را به «دیگران» چگونه می شناسانند، و «دیگران» آنها را چگونه می شناسند. همه این بر می گردد به شناس «خود» و شناس «غیر» که در بالا تذکر داده شد که فرد و یا جامعه خاصی از خود چه ارزش هایی دارند، و دیگران در مورد آنها چه فکر می کنند، همه اینها بر می گردد به مسئله «هویت». چنانکه مولانا جلال الدین محمد بلخی در کتاب مثنوی گفته است:

ایکه در پیکار «خود» را باخته «دیگران» را تو ز «خود» نشناخته

در این نوشته کوشش بعمل آمده تا تمام جوانب «هویت» را بطور فشرده بررسی نموده و ببینیم که کدام عوامل سبب «از خود بیگانگی» و یا سبب «بحران هویت» می گردند.

هویت فردی از نقطه نظر روانشناسی:

³ دریا باری، فرزانه (ربابه)، بحران هویت چیست و چرا بوجود می آید، 1391. در لینک زیر موجود است.

<http://robabnaz.persianblog.ir/tag/%D8%A8%D8%AD%D8%B1%D8%A7%D9%86%D9%87%D9%88%DB%8C%D8%AA%DA%86%DB%8C%D8%B3%D8%AA%D9%88%DA%86%D8%B1%D8%A7%D8%A8%D9%87%D9%88%D8%AC%D9%88%D8%AF%D9%85%DB%8C%D8%A2%DB%8C%D8%AF%D8%9F>

⁴ دریا باری، همانجا.

نوروز علی ثابتی

کسانی که به خود باور ندارند و ارزش های شان را نشناخته اند و نمی دانند که: کیستند؟ کجایند؟ و چه می کنند؟ به «بحران هویت» مبتلا میشوند⁵.

این افراد میخواهند تصمیمی بگیرند، اما چون معیارهای مورد قبول خود را روشن نکرده اند، برای اتخاذ کوچک ترین تصمیمی، ناتوان اند و اضطراب، سرپای وجود شان را فرا می گیرد. آنان در وادی تردید زندگی میکنند و به ناامیدی و افسردگی دچار میشوند.

هویت از نقطه نظر جامعه شناسی:

هویت اجتماعی انسان بر پایه پنج مؤلفه تأثیرگذار، شکل می گیرد (فرهاد عرفانی، 2011)⁶:

- 1- عوامل جغرافیایی - اقلیمی،
 - 2- عوامل سیاسی و تاریخی،
 - 3- عوامل اقتصادی و معیشتی،
 - 4- عوامل فرهنگی (زبان و ادبیات و هنر، میراث اساطیری، سنن و آداب، اعتقادات و آیین ها و رسوم)
 - 5- و مؤلفه های تربیتی.
- در زیر هر کدام اینها بطور فشرده معرفی می شوند:

الف) عوامل جغرافیایی - اقلیمی:

به مجموعه عواملی گفته میشود که برگرفته از ویژگی های مربوط به اقلیم، طبیعت و آب و هوا است، که در قرون و هزاره ها، میتواند بر نوع رفتار زیست محیطی افراد تأثیر گذاشته و هویتی اجتماعی خاص، یا احساس تعلق به خصوص را در یک گروه انسانی، از گذر زندگی تاریخی، ایجاد کند؛ بنابراین، باید ریشه بخشی از احساسات مربوط به تعلق سرزمینی را در این عامل، جستجو کرد.

ب) عوامل سیاسی و تاریخی:

به مجموعه عواملی گفته میشود که متأثر از سرنوشت سیاسی و تاریخی مشترک یک گروه خاص از انسان ها است. دقت شود که وقتی میگوییم: «یک گروه خاص از انسان ها»، منظورمان همزمان، آن گروهی از انسانها هستند که میتوانند در میان خود، شامل گروه ها و دسته های متعدد انسانی در حوزه های گوناگون جغرافیایی باشند. یاد مانده های تاریخی، شادی ها، غم ها و نبردها و

⁵ دریا باری، همانجا.

⁶ هویت یعنی چه؟ نوشته فرهاد عرفانی، موجود در تارنمای اینترنتی تابناک. در لینک زیر موجود است.

<http://www.tabnak.ir/fa/news/195106/%D9%87%D9%88%DB%8C%D8%AA-%DB%8C%D8%B9%D9%86%DB%8C-%DA%86%D9%87>

شکست ها و پیروزی های مشترک، از جمله عواملی هستند که از منظر تحمّل نوع نظام های سیاسی خاص و رخداد های مشابه، می توانند تأثیرات ماندگاری را بر احساس هویت مشترک بگذارند.

ج) عوامل اقتصادی :

عوامل اقتصادی در احراز هویت مشترک عبارتند از: شیوه تولید اقتصادی، روابط تولید، سطح و نوع تولید، ابزار خاص تولید و امکانات تولیدی یک گروه به خصوص از انسان ها که در یک اقلیم مشخص تاریخی، زندگی کرده و میکنند. بسته به اینکه این گروه انسانی مفروض، از گذر یک جریان (رشد) تاریخی، در هر یک از عوامل نامبرده، متأثر از چگونه نظامی بوده اند، دارای ویژگی های مشترکی می شوند، که این ویژگی ها، نوعی خاص از احساس مشترک و تعلق تاریخی را ایجاد میکنند.

د) عوامل فرهنگی:

عوامل فرهنگی، عواملی هستند که از گذر زندگی مشترک اجتماعی و تحت تأثیر نوع روابط انسانی حاکم بر جوامع و متأثر از همه عوامل اقلیمی، سیاسی، تاریخی و اقتصادی، ایجاد میشوند. این تأثیرات در صورت تداوم تاریخی، زمینه های پیدایش نوعی خاص از جهان بینی، اعتقادات، زبان مشترک، هنر و سنن و آداب و آیین های اجتماعی منحصر بفرد را فراهم می آورند. این عوامل، به دلیل اینکه در زمانی نسبتاً طولانی ایجاد میشوند، به همان نسبت ماندگارتر و مستحکم تر از عوامل دیگر هستند و بخش اصلی از هویت اجتماعی انسان را شکل می دهند.

عوامل فرهنگی به مرور زمان تغییر شکل میدهند و ممکن است تضعیف و یا تقویت شوند، اما ریشه های تاریخی آنها، کمتر دچار تحولات آنی و دوره ای میشوند.

بسته به اینکه انسان، در هنگام تولد در کدام حوزه فرهنگی قرار میگیرد، طبیعتاً احساس هویت اجتماعی او دارای مشخصه های منحصر بفرد همان حوزه در آینده میشود. این مشخصه ها، با انسان و رشد اجتماعی او، از طرف محیط زندگی، محیط آموزش، محیط کار و مجموعه روابط اجتماعی، به وی، خود آگاه و یا ناخود آگاه، تزریق میشوند.

همچنین اراده انسان بالغ، کمتر میتواند در این ماندگارهای ریشه دار، تغییر ایجاد کند، بلکه حد اکثر، سمت و سوی رفتار اجتماعی را میتواند تا اندازه ای تحت تأثیر قرار دهد؛ بنابراین، هویت فرهنگی، امری نیست که از کسی گرفته شود یا بتوان به زور به وی تحمیل گردد.

هـ) عوامل تربیتی:

آخرین عامل تأثیرگذار در شکل گیری هویت اجتماعی انسان، عامل تربیتی است. این عامل، خود برگرفته از عواملی همچون، نوع روابط اخلاقی - فرهنگی و رفتاری حاکم بر خانواده، آموزش و پرورش و همچنین جامعه است. هر یک از این سه حوزه، بخشی از حوزه نفوذ تربیت انسان را شکل می دهند، ولی بسته به اینکه هر یک از عوامل نامبرده، چقدر گسترده تر عمل کنند و انسان مورد نظر را تحت پوشش آموزه های خود قرار میدهند؛ تربیت انسانی را میتوانند در حوزه نفوذ خود بگیرند.

امروزه، آموزش و پرورش و جامعه - به ویژه بخش مربوط به رسانه ها - سهم عمده تری نسبت به عامل نوروز علی ثابتی

خانواده، بر عهده گرفته اند و شاید به همین دلیل نیز باشد که تشابه بیشتری در میان گروه‌های انسانی، دیده می‌شود.

زبان و ایدیولوژی و پارادکس (تناقض) هویت:

انسان (چه یک فرد باشد، چه یک گروه، و یا یک اجتماع) می‌تواند زیر نفوذ و تأثیر دو گونه بر چسپ هویت در آید، که یکی هویت اصلی و دیگری هویت کاذب است، که از طرف معاندین بر پیشانی همان فرد، گروه، و یا اجتماع تاپه (مُهر) زده می‌شود.

توماس ساس (Thomas Szaas) روانشناس مجارستانی – آمریکایی، هویت انسانی را چنین تعریف نموده است:⁷

در اقلیم سلطانی جانوران، روال بر چنین قاعده ایست: بخور و یا خورده شو.

لیکن در ملک سلطانی بشر: یا «تعریف کن» و یا «تعریف شو».

این بدان معنی است، که هویت خود را (یعنی خود را) معرفی کن که کیستی، و یا دیگران ترا به معرفی می‌گیرند شاید تعریفی که مغایر تمام مؤلفه های سازنده هویت شما باشد.

طور مثال: معاندان، این گونه هویت را برای اسماعیلیان تراشیده اند: رافضی، ملاحده، قرامطه، و یا «چراغ کش» و اینگونه شناسنامه (هویت) را بر اسماعیلیان برچسپ زده اند، تا با این اسامی هویت آنها را برای دیگران بشناسانند. در حالی که خود شان، خود را با این نام و نشان ها برای دیگران به معرفی نگرفته اند. و حتی واژه اسماعیلیه را دیگران بر آنها اطلاق نموده اند. هیچ گاه، ناصر خسرو، حمید الدین کرمانی، المؤید فی الدین شیرازی و یا ابو یعقوب سجستانی خود را اسماعیلی نگفته اند. این اسم را دیگران بر آنها اطلاق نموده اند که یعنی پیروان امام اسماعیل (ع) پسر امام جعفر صادق (ع). بر عکس، ناصر خسرو و دیگران خود را «اهل حق»، «شیعت آل محمد»، و گاهی هم «فاطمی» هویت طریقه مذهبی خود را معرفی نموده اند.

فاطمیم، فاطمیم، فاطمی تا تو بدری ز غم ای ناصبی (دیوان ناصر خسرو)

از اینکه، شیعت به فرقه های متعدد تقسیم شده اند، و بخاطر اینکه در میان این فرقه ها، هویت هر کدام مشخص باشد، اسماعیلیان پیرو آقا خان چهارم، خود شان را چنین معرفی نموده اند: شیعه امامی اسماعیلی نزاری، و با این مشخصه، از گروه شیعه اسماعیلی مستعلوی تفکیک می گردند. این بود مثال ساده از مقوله «تعریف کن و یا تعریف شو».

⁷ سلطانزاده، هدایت، زبان، ایدئولوژی و هویت ملی، 2005. قابل دسترس در:

پس لازم است که قبل از اینکه کسی ما را تعریف کند و برای ما یک هویت کاذب بتراشد، خود مان، خود را معرفی کنیم که کیستیم تا از جعل هویت، و هویت زدایی مصئون بمانیم.

بعضی از برادران ما در قسمت هویت، بی تفاوت هستند، و می گویند که در تذکره تابعیت ما، بگذار که «شلغم» نوشته کنند، ما همه یک هویت جامع داریم که عبارت از «انسانیت» است، بعضی ها می گویند، که ما تاجیک هستیم، بعضی میگویند که ما پامیری هستیم، و برخی خود را «شغنایی» به شمار می آورند. داشتن هویت خاص، به معنای متفاوت بودن با دیگر هویت هاست، ولی هویت ها می توانند، در بعضی موارد مشترک هم باشند. تعریف جامعی که در مورد هویت، متفاوت بودن (diversity) و کثرت گرایی (pluralism) را در یک سخنرانی خود، والا حضرت آقا خان چهارم، پیشوای طریقه اسماعیلیان نزاری، خوب به تصویر کشیده است.

هویت: چالش ها و فرصت ها در یک جامعه کثرت گرا از نظر والا حضرت آقا خان چهارم:

والا حضرت آقا خان در مراسم افتتاح «جایزه ادرین کلارکسن برای شهر وندی جهانی» در تالار کوئریر (Koerner Hall) در 21 سپتمبر 2016، در شهر تورنتو، کانادا بخاطر نامزدی برای اخذ آن جایزه، سخنانی را بیان فرمودند. فقط منتخبی از آن سخنرانی در مورد هویت، تنوع فرهنگی و زبانی، اخلاق شهروندی جهانی، و کثرت گرایی در اینجا آورده شد.⁸

«.... آنچه که مرا نگران می سازد، اینست که، وقتی بعضی این پیام را به این معنی می گیرند که تفاوت های ما، بی اهمیت هستند، آنها باید نا دیده گرفته شوند، و یا در نهایت زدوده شوند. و این توصیه خوب نیست. در حقیقت، این غیر ممکن است. بلی، فهم ما و انسانیت درونی ما، باید تلاش ما را برای یک محیط کثرت گرای سالم بر انگیزاند. اما اینگونه تلاش هم باید بر یک پاسخ دلسوزانه (همدلی) برای تفاوت های مهم ما استوار گردد....»

و انمود کردن اینکه تفاوت های ما بی اهمیت هستند، بیشتر مردم را ترغیب نخواهد کرد تا بینش های کثرت گرایی را بپذیرند. در حقیقت، این شاید آنها را می گریزند. مردم میداند که تفاوت ها می توانند چالش برانگیز باشند، این مخالفت اجتناب ناپذیر است، که هموعان ما می توانند بعضی اوقات با آن نا سازگار باشند. قسمی که خانم کلارکسن خیلی عالی گفته است و من گفته اورا در اینجا نقل قول می کنم: «راز هماهنگی اجتماعی اینست که زندگی کردن با مردمی که ممکن است آنها را بطور خاص دوست نمی دارید».

من از این بیم دارم که حرف زدن محض در مورد انسانی بودن مشترک ما ممکن است به نظر رسد که هویت های مجزای مردم تهدید شوند. و در اینصورت چالش کثرت گرایی را می توان پیچیده تر کرد.

⁸ متن انگلیسی این سخنرانی در در تارنمای AKDN موجود است. از طریق لینک زیر قابل دریافت است.

من کیستم؟ من چه کسی هستم؟ ما همه باید این سوال را مطرح کنیم. پاسخ ها از وابستگی های خانوادگی، عقیده، جامعه، و زبان نشئت می گیرند که آن یک احساس سالم مسئولیت⁹ و ارزش¹⁰ را ارائه می دهند. اما، اگر به نظر رسد که فراخوانی برای کثرت گرایی، همان وابستگی های پیشین را تضعیف می کند، پس فراخوانی جدید ممکن است که مؤثر نباشد. پذیرفتن ارزش های شهروندی جهانی نباید به معنای کنار آمدن با پیوند های شهروندی محلی و یا ملی باشد. فراخوان کثرت گرایی باید از ما بپرسد تا به تفاوت های مان احترام قایل شویم، و اما [نباید] آنها را نادیده بگیریم، تنوع را انسجام بخشیم، و نه [باید] آنرا بی ارزش بشماریم.

فراخوانی به جهان- وطنی، فراخوانی به همگون کردن نیست. این به معنای تصریح کردن همبستگی اجتماعی، بدون تحمیل نمودن همانندی (انطباق) اجتماعی است. هویت کسی ضرورت ندارد که در یک دنیای کثرت گرا تضعیف شود، بلکه تا اندازه ای، بمانند یک نخ روشن در یک تکه رنگارنگ تحقق یابد.

دو سال پیش، زمانی که ادرین کلارکسن سخنرانی مسی¹¹ (Massey) را در شبکه اس بی سی¹² (CBC) ایراد کرد، وی یک عبارتی را کار برد که [پسانتر] عنوان کتاب او شد: «تعلق، پارادکس شهروندی». واژه «پارادکس» (تناقض) بطور فشرده چالشی را توصیف می کند که من آنرا به بحث گرفته ام.

شاید کلیدی برای حل پارادکس شهروندی این باشد تا در مورد لایه های بالا هم¹³ هویت فکر کنیم، با وجود این، یکی می تواند به وابستگی های گوناگون افتخار کند – به عقیده ای، به قومی، به زبانی، به ملّتی، به شهری، به حرفه ای، به مکتبی، و حتی به یک تیم ورزشی! یکی می تواند بعضی از این هویت ها را با بعضی مردم بطور مشترک داشته باشد، و هویت های دیگر را با بقیه [بطور مشترک داشته باشند].

جامعه دینی خود من، با قرائت ویژه ما از عقیده و تاریخ اسلامی، با افتخار بنام مسلمانان اسماعیلی شناخته می شوند. اما، ما هم یک حس وابستگی با تمام جهان اسلام داریم، آنچه که ما بنام اُمت می گوئیم. در میان اُمت، گوناگونی هویت ها بسیار زیاد است – بیشتر از آنچه که اکثر مردم می دانند – تفاوت ها بر مبنای زبان، بر مبنای تاریخ، بر مبنای ملّیت، قوم و دیگر نسبت های گوناگون محلی. ولی، در عین زمان، من یک احساس رو به رشد پیوند جهانی معنی دار را در میان اُمت مشاهده می کنم.

زمانی که پرسش هویت انسانی در این زمینه (پس منظر) دیده شود، پس تنوع خودش [در ذات خود] می تواند به عنوان یک «نعمت» دیده شود. تنوع دلیل نمی شود که ما دیوار ها را بر افرازیم، بلکه بجای آن پنجره ها را باز کنیم. این یک بار دوش نیست، [بلکه] یک برکت است. در آخر این جریان، ما باید بدانیم که زندگی کردن همراهی تنوع یک روند چالش برانگیز است. ما در اشتباه هستیم اگر فکر کنیم این آسان خواهد بود. کار کثرت گرایی همیشه کاری بسوی ترقی می باشد».

⁹ security

¹⁰ worth

¹¹ لکچر ها و یا خطابه های مسی، یک سلسله از لکچر های پنج بخشی سالانه هستند در مورد موضوعات سیاسی، فرهنگی و یا فلسفی در کانادا توسط یک دانشمند نام نهاد ارائه می گردند. این خطابه ها توسط وینسنت مسی (Vincent Massey)، فرماندار کل کانادا در سال 1961 اساس گذاری شد.

¹² CBC = Canadian Broadcasting Corporation News Network (شبکه خبر رسانی جهانی) بنگاه نشراتی کانادا

¹³ overlapping layers

نقش زبان در تعیین هویت فردی و اجتماعی:

کالدرون د لا بارکا (Caldron de la Barca) شاعر اسپانیایی، سروده است:¹⁴

چه بی پروا و شجاعی ای اسپانیایی،

دلیر و نرم سخن،

که با زبان و با شمشیر خویش فتح می کنی.

از سروده فوق استنباط می گردد که زبان نه تنها وسیله ای برای کنش و واکنش بین افراد یک جامعه، و یا وسیله ای برای ارتباطات اجتماعی و یا برای اداره دستگاه دولتی (چه دولت های مدرن و چه دولت های دنیای قدیم) می باشد، بلکه زبان منحیث یک ابزار قدرت و ارزش سمبولیک در جامعه نیز شمرده می شود (با زبان و شمشیر خویش فتح می کنی!). با اتخاذ زبانی معین، یک گروه جمعیتی و یا ملیتی معینی در جامعه می خواهد هویت خود را به عالم و آدم اعلام کند، و همچنان هویت کل جامعه را فقط با هویت خود مشخص می نماید. منطق آنهایی که زبان خود را تنها زبان حاکم در جامعه اعلام می کنند، در واقعیت امر بطور مستقیم و یا غیر مستقیم، ضرورت و حکم نابودی زبان های دیگر را در جامعه اعلام کرده اند. تا آنجایی که زبان به عنوان یک واسطه ارتباطی صرف در بین انسانها مورد استفاده قرار می گیرد، شاید بتوان گفت که هیچ زبانی « نیت بدی» را بیان نمی کند و یک واسطه ارتباطی بی طرف است.

زبان نیز ضمن اینکه یک واسطه اجتماعی است، دارای ارزش های متفاوت سمبولیک نیز هست. زمانی که یک گروه جمعیتی، زبان خود را زبان کل جامعه اعلام کند، از آن بعنوان یک موتور (ماشین، وسیله) آیدیولوژیک و یک موتور سیاسی، از جنبه ارتباطی زبان استفاده می کند (مثلاً زبان پشتو در افغانستان و یا پارسی در ایران، و یا ازبکی در ازبکستان). با این وصف، استفاده از زبان، با نیت معینی همراه است که در درون این واسطه ارتباطی قرار گرفته است و جزء لاینفک آنست. اعلام اینکه، یک زبان، زبان رسمی و زبان ارتباطی کل جامعه است، بمعنای اعلام ارزش سمبولیک سلطه جویانه ی نه فقط آن زبان، بلکه هویت برتر آن گروه جمعیتی و یا ملی است که زبان آن، زبان رسمی کشور بیان شده است. از اینرو، زبان بصورت واسطه تبعیض و تمایز خود از دیگر ملیت ها عمل می کند و گویی مرز تشخیص خود از بیگانه است. این یک حقیقت است که وقتی یک زبان، زبان رسمی کشوری اعلام می شود، بقیه زبان های متداول در بین ملیت های دیگر، در همان کشور نیز، زبان بیگانه شمرده می شوند.¹⁵

از نظر تاریخی، هویت، یعنی توانایی ذهنی انسان در متمایز کردن خود از دیگران، نخستین محرکه در توسعه انسان بوده و زبان عامل عمده ای در این تمایز گروه های انسانی از هم بوده است. یعنی هویت فرد تا آنجا رشد می یابد که تصور قابل اتکایی از « خود» در برابر « دیگران» ارائه می دهد.

¹⁴ . سلطانزاده، هدایت، زبان، ایدئولوژی و هویت ملی، 2005. قابل دسترس در:

<http://www.nashrebidar.com/jobashe%20meli/magalat/zeban.htm>

¹⁵ همانجا.

قومیت، ابتدایی ترین بُعد هویت در ساختن جامعه بشری بوده است، که در آن، زبان نقش و وسیله اولیه و صیقل یافته ترین واسطه در کنش و واکنش میان افراد در پی ریزی هویت قومی را بر عهده می گیرد. در عین حال، زبان، شاخص ترین عامل تمایز یک قوم و ملیت از دیگری است.¹⁶

بهترین دلیل بر اینکه زبان مؤلفه اساسی در ساختن هویت قومیت ها بوده است، مفهوم «بربر» در دنیای باستان بوده است. این واژه را یونانیان برای حفظ و بالا شمردن موقعیت فرهنگی خود، در مقابل غیر یونانیان، ابداع نموده بودند. معیار تشخیص (هویت) یونانیان از دیگر اقوام، زبان آنها بود. واژه بربری (Barbaros) (به معنای کسی که زبان یونانی را بطور فصیح صحبت کرده نمی تواند)، برای همه اقوام و فرهنگ های اطراف یونان اطلاق می شد. اعراب هم کسانی که بزبان عربی بطور فصیح صحبت کرده نمی توانست¹⁷ اورا بنام «عجم» یاد می کردند که به معنای کج زبان و یا گنگ یاد می نموده اند. در حالی که خود عرب ها هم عجمی گنگ هستند، و آنها هم آوا های (پ، چ، ژ، گ) را ادا کرده نمی توانند. و عجم بمعنای غیر عرب بکار میرفت جهت سلطه جویی و برتریت اعراب بر دیگر اقوام.

هردر (Herder) فیلسوف و روشنفکر آلمانی میگوید:

«آیا ملت، چیزی گرامی تر و عزیز تر از سخن پدران خویش دارد؟ در کلام آن تمامی اقلیم اندیشه، سنت ها، تاریخ، مذهب و شالوده های زندگی، و تمامی قلب و روح آن قرار دارد. محروم کردن یک ملت از سخن خود (از زبانش)، به معنای محروم کردن وی از جاودانه ترین صفت اوست. قلب هر مردمی با زبان او آفریده می شود.»¹⁸

تلقی کردن همگون سازی زبان بر مبنای یک ملت و یک دولت:

بعضی اشخاص، گروه ها، و یا ملیت ها، ملت و دولت را یکی تلقی می کنند (یک زبان و یک دولت). در حالی که این دو مقوله، کاملاً از هم جدا هستند.

دکتور لعل زاد می نویسد¹⁹: دولت را باید اساساً متمایز از ملت دانست، زیرا که دولت عبارت از یک سازمان سیاسی است که از لحاظ بیرونی دارای قدرت مستقل بوده و از لحاظ درونی دارای قدرت حفظ و نگهداری استقلال و اقتدار کشور خویش می باشد. نباید این دو را با یکدیگر به اشتباه گرفت.

¹⁶ همانجا.

¹⁷ (مثلاً آوا های «ط، ظ، ث، ذ، ح، ص، ض، ع» را چنانکه عرب ها آنها را ادا می کنند، اگر ادا کرده نمی توانست، اورا عجمی، یعنی گنگ می گفتند).

¹⁸ سلطانزاده، هدایت، زبان، ایدئولوژی و هویت ملی، 2005. قابل دسترس در:

<http://www.nashrebidar.com/jobashe%20meli/magalat/zeban.htm>

¹⁹ لعل زاد، هویت، ملت، و ناسیونالیسم در عصر حاضر، دسمبر 2006، لندن.

تجربه اتحاد جماهیر شوروی نشان دهنده اینست که دولتها، هر قدر هم نیرومند باشند، نمیتوانند پدید آورنده ی ملتها باشند. تجربه کاتالونیا ما را به تأمل درباره شرایطی وا میدارد که در آن، ملت هایی وجود دارند، بدون اینکه صاحب ملت- دولت و یا در صدد استقرار آن باشند.

همانطور که رهبر ملی و رئیس فعلی کاتالونیا میگوید:²⁰

کاتالونیا ملتی است بدون دولت، ما به دولت اسپانیا تعلق داریم و هیچگونه تمایلی به جدایی طلبی نداریم، ما زبان و فرهنگ خود را داریم. اکثریت کاتالونیایی ها اندیشه جدایی طلبی را رد کرده و میگویند که فقط نیازمند نهادهای هستند که به آنها اجازه دهد به عنوان یک ملت زندگی کنند نه اینکه به یک ملت- دولت مستقل تبدیل شوند. هویت کاتالونیایی ها تا حد زیادی **هویت فرهنگی و زبانی است. آنها هیچوقت ادعای ویژگی دینی و یا قومی نداشته، بر قلمرو اصرار نورزیده و بر هویت سیاسی نیز تأکید نداشته اند.** این نشان میدهد که با وجودیکه هویت ها اجزا و عناصر زیادی دارند **زبان و فرهنگ ستون فقرات** آنرا میسازد. هرگاه اسپانیا بتواند مشخصه چند هویتی خود را بپذیرد میتواند پذیرای یک اروپای دموکراتیک و متحمل نیز باشد. برای اینکه چنین اتفاقی بیافتد، قبل از همه، کاتالونیایی ها باید در داخل مرزهای دولت اسپانیا، حس کنند که در خانه خودشان هستند و قادر اند به زبان خود صحبت نمایند و اجتماع خاص خود را داشته باشند.

با وجود اینهمه، حتی کشورهای بزرگ که دم از دیموکراسی (مردم سالاری) و حقوق بشر، و حقوق اقلیت ها می زنند، در داخل کشور های شان حقوق اقلیت چه که اعاده نشده، بلکه حقوق حقه شان پایمال هم گردیده است. از جمله کشور ایالات متحده آمریکا را میتوان نام برد، که امریکائیان بومی (سرخ پوستان) را در زمره امریکایی حساب نمی کنند. در حالی که اجداد سرخ پوستان امریکایی، امریکایی بوده اند و سایر ملت ها از 500 سال به این طرف در آن قاره نفوذ نموده اند.

راسل مینز (Russell Means)، هنر پیشه و فعال حقوق سرخپوستان «سو» و یکی از سومین چهره مشهور سرخپوستان « لاکوتای سو » است. مصاحبه ای را که در 23 فبروری 2012 با صفحه 2 بی بی سی فارسی انجام داده، گفته است:

من در شکم هیولا زندگی می کنم که هیولا را بطور کنایه آمیز، آمریکا را گفته است. قوم سرخپوست ایالت داکوتای جنوبی از هر حیث متفاوت هستند: نژاد، زبان، و فرهنگ، ولی همیشه سرکوب شده اند. آنها اجازه ندارند، بزبان خود (زبان لاکوتا) بنویسند و یا آموزش ببینند. (برای معلومات بیشتر در مورد وضعیت سرخپوستان ایالت داکوتای جنوبی به لینک زیر در پاورقی مراجعه شود. واقعن جالب و در عین حال تکان دهنده است زمانی که بیانات راسل مینز را می خوانید)²¹

²⁰ لعل زاد، همان.

²¹ برای معلومات بیشتر به لینک زیر مراجعه شود.

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2012/02/120223_u07_russell_means_page2_iv.shtml

و همچنان، وب سایت شخصی راسل مینز، در لینک زیر قابل دسترس است:

<http://russellmeans.com>

اداره نشرات سیمای شغنان

اینچنین جریانات در دیگر کشور ها هم جریان دارد: مثلاً در ازبکستان، سایر اقوام ساکن ازبکستان را ازبک، و در تاجیکستان، سایر اقوام ساکن تاجیکستان را تاجیک، و در افغانستان سایر اقوام نا همگون کشور را «افغان» می گویند.

گفتگویی که اسفند یار آدینه، گزارشگر فارسی بی بی سی با اکادمیسن محمد جان شکوری محقق و دانشمند فقید تاجیک انجام داده، خیلی جالب و تعجب آور است. این مصاحبه زیر عنوان «زبان فارسی آسیای میانه ضربه های سختی دیده است» نشر شده است و در این نوشته، شمه ای از آن را در اینجا نقل می کنم.²²

چون گویش مردم بخارا یک کمی تفاوت دارد، برای فهم اصل مطلب، جایی که لازم باشد، آنرا در میان گروه [...] با گویش دری می نویسم تا برای خوانندگان آسانتر شود.

گزارشگر (اسفند یار آدینه): استاد، قبل از سال 1925، پیش از آن که جمهوری تاجیکستان بنیاد شود، مردم آسیای میانه، بویژه [در] شهرهای سمرقند و بخارا، آیا خود را تاجیک می گفتند؟

شکوری: به طور رسمی «تاجیک» می گفتند، لیکن در بین ضیائیان [اهل سواد]، تاجیک گفتن بسیار رواج نداشت. من در کتاب «خراسان است اینجا» حکایت کردم یک واقعه را که خودم دیده بودم. در سال 1939 در کشور شوروی سرشماری اهالی [جمعیت] برگزار شد. همان وقت من بچه [خورد] بودم، در بخارا بودم.

چون آنهایی که رویخط [احصائیه گیری] می کردند اهالی را، به خانه ما آمدند، من با عمه ام هر دو در یک حویلی بودیم، زندگی میکردیم، عمه ام پیرسال بود، لیکن با سواد و از دنیا اندک خبردار. وقتی که سوال کردند که «ملت شما چیست؟»، عمه ام گفت، که «فارس». بعد به او گفتند که «آه، شما فارس هستید، پس ایرانی هستید مگر؟ پس شیعه هستید مگر؟ آه، فارس، این ایرانی و شیعه است».

بعد عمه ام گفت که: «نی، نی خدا نگاه دارد، بچیم [بچه ام]، من ایرانی نی، من شیعه نی». «خیر، این طور که باشد، فارس نی- دیه. که شما، ملت تان چیه؟». بعد گفتند که: «خیر، بچه ام، تاجیک نویسید».

بعد آنها گفتند: «ایه! آه، شما فلغری و مسچاهی می؟ روید، نباشد مسچاه- به. چرا در این جاها گشتید؟»

[یعنی این خود را که تاجیک می گوید شما از فلغری و یا مسچاه که (شهر های در تاجیکستان کنونی هستند) هستید؟ اگر اینطور است پس به مسچاه بروید. چرا اینجا اقامت دارید؟ یعنی اینجا ازبکستان است نه تاجیکستان که شما ملت خود را تاجیک می گوید.]

عمه ام گفتند: «ای نه، بچه ام، من کجا میرم این پیری- به؟ من مسچایی نی».

²² متن کامل گفتگوی اکادمیسن محمد جان شکوری تحت عنوان: «زبان فارسی آسیای میانه ضربه های سختی دیده است» در لینک زیر قابل دسترس است:

[بین بچیم، من در این پیری کجا بروم؟ من مسچاهی نیستم.]

آنها گفتند: «خیر، نباشد تاجیک نی. آه، کی شما؟ من چه نویسم شما را؟»

[پس شما که تاجیک نیستید، ملت شما چیست؟ هویت شما را چه بنویسم؟]

بعد عمه ام گفتند که: «خیر، اکنون نویسد، هر چه که خواهید.»

بعد یکیش گفت: «شما از بیچکا! (از یک زن، به زبان روسی) و افزود که: «فراموش نکنید! من شومایه»
«از بیچکا» می نویسم.»

[بعد یکی از آنها گفت که شما یک «زن از یک» هستید، و افزود که فراموش نکنید که من شما را از بیچکا (زن از یک) می نویسم.]

همین طور، اول «فارس» گفت عمه ام خودش را، فارس قبول نشد که بعد «تاجیک» گفت. تاجیک هم قبول نشد که بعد «از بیچکا» نگفت خود را و به وی گفتند که «شما از بیچکا هستید!»

گزارشگر: شاید سرنوشت هزاران نفر دیگر هم همین طور رقم خورد؟

شکوری: آری، همین طور، البته! این یک تصادف نی، این گپ هایی که عمه ام گفت، بسیار کسان به سرشان این روز آمده بود، به این گونه سؤاها جواب می گرفتند.

گزارشگر: شما آن وقت کودک چندساله بودید؟

شکوری: یگان چهارده ساله بودم.

گزارشگر: آیا شما خودتان در آن زمان تا چه اندازه در باره ملت یا قوم تان می دانستید؟

شکوری: ها، من بعد از آن که عمه ام را «از بیچکا» نوشتند، از من پرسیدند که «تویه ملتت چه؟» [ملت شما چیست؟] من گفتم که «من تاجیک هستم.» بعد گفتند که: «آه، تویه مادرکلانت از بیچکا بوده است و تو تاجیک-می؟» [از تو مادر کلان ات از بیچکا است تو چطور تاجیک شده می توانی؟] من گفتم که: «این کس، مادرکلان من نی، این عمه من است.»

من گفتم که: «من تاجیک، این کس هر چه که باشد.» بعد گفت: «نی، فکر کن، چی به [چرا] تو تاجیک؟» من گفتم: «همین طور، تاجیک.» بسیار اصرار کردند که «تاجیک نیستی تو هم»، من گفتم، «نی، مرا تاجیک نویسد.» بعد «خیر» گفت و چیزی نوشت به دفترش که من اکنون نمیدانم که وی چه نوشت. «تاجیک» نوشت، یا مرا هم «از بیچکا» نوشت. هیچ ممکن نیست که مرا «تاجیک» نوشته باشد.

پیش از همان سر شماری اهالی در شهر بسیار آوازه و شوشو [سر و صدا] پیدا شد که «باز هم رویخط می کنند، باز چه گپ باشد؟». مردم ترسیده بود، میگفتند که مقصد از رویخط کردن ما چه؟ بعضیها میگویند که «شما خودتان را از بیچکا گویند»، بعضی میگویند که «تاجیک گویند».

همین طور، به معلم های ما نیز سفارش شده بود. چند روز معلم های ما، که به درس در آمدند، اول می گفتند که «همین طور روی خط اهالی می شود و فلان خیل [گونه] سوالها پرسان میشوند و بعد یکی از سوالها این که ملت تان را می پرسند. همین وقت شما باید گویند که ما ازبک. رفته، به پدر و مادرتان، پیر و کمپیرها [پیر زن ها] گویند که آنها هم خود شان را ازبک گویند. این جا ازبکستان، ما در همین ازبکستان زندگی داریم، پس ما هم ازبیک هستیم.»

یک معلم خلاف این گپ زد: رشیدی که معلم زبان و ادبیات بود. گفت که «نی، ما ازبیک نه، شما در صنف تاجیکی، مکتب تاجیکی خوانده ایستاده اید، زبانتان تاجیکی، خانه- به [در خانه] تاجیکی گپ میزنید، شما تاجیک هستید. در ازبکستان زندگی کردن ما چنین معنی ندارد که ما هم ازبیک هستیم. در ازبکستان ازبیک هست، تاتار هست، قزاق است، ترکمن است، روسها هستند، تاجیکها هم هستند. در ازبکستان زندگی می کنیم، لیکن تاجیک [هستیم]. رفته، پدر و مادرتان بگویند که شما را «تاجیک» نویسند.» این حرفها را همان معلم مان، داملا رشیدی، گفته بود. یک نفر! خیلی با ما صحبت کردند، ما را آماده کرده بودند. لیکن شاید همین گپ های معلم به من تأثیر کرد که من، روزی که برای روی خط آمده بودند، سخت ایستادم، که من تاجیکم.

گزارشگر: اما بعداً که بزرگتر شدید و پاسپورت یا شناسنامه گرفتید، آنجا چه نوشته شده بود؟

شکوری: در شناسنامه من «تاجیک» نوشته شده بود از همان اول، چون که من اینجا (در دوشنبه) آمده، شناسنامه [تذکره] را اینجا گرفتم. اما برادرم که در بخارا بود و شناسنامه آن جا را گرفته بود، ازبیک شد.

گزارشگر: آیا تا همین حالا در شناسنامه اش «ازبیک» نوشته شده است؟

شکوری: وفات کردند برادرم، با همان (شناسنامه) ازبیکی، حالا نبیره هایش [نواسه هایش] بکلی تاجیکی را نمیدانند. نبیره های برادرم، چند نبیره دارد، از همانها یکیش تاجیکی می داند، دیگرشان فقط به ازبکی صحبت میکنند.

(متن کامل گفتگوی اکادمیسین محمد جان شکوری را در لینکی که در پاورقی است، قابل دسترس است) 23

ببینید، شکوری هویت خود را «تاجیک» می گوید، و مامور آمار و احصائیه می گوید که نی اگر تاجیک هم باشی، من در شناسنامه (تذکره) تان، شما را «ازبیک» می نویسم. این مسایل سیاسی است و با این روش هویت اصلی افراد و اجتماع را تحت الشعاع قرار می دهند.

در افغانستان هم، حالا در تذکره تابعیت همه اقوام ساکن در کشور «افغان» نوشته می شود.

اکنون، ما در کشور نوبنیاد سیاسی ای بنام افغانستان زندگی می کنیم، اینکه در افغانستان زندگی می کنیم، به این معنا نیست که هویت تاریخی، قومی، و زبانی ما، تحت نام «افغان» استحاله شود.

بنابراین، اوغان (یا افغان) به معنای عام و خاص اش، «پشتون» است و چون کشور ما حالا بنام افغانستان مسمی گشته، پس هویت ملی ما هم «افغانستانی» باشد نه «افغان».

عرب ها یک قوم هستند، و ملت شان «عرب» است، ولی آنها ملت شان را از دولت شان تفکیک می دهند. از نقطه نظر قومیت (ملت)، خود را «عرب»، و از نقطه نظر مرز بندی سیاسی (دولت)، خود را عراقی، سوری، فلسطینی، سعودی، یمنی، کویتی، مصری، و غیره می گویند.

بنابراین، اقوام غیر عرب ساکن در این کشور ها، هم خود را عراقی، سوری، و می گویند، ولی ملت خود را عرب نمی گویند. دولت شان مشترک است، ولی ملت شان مختلف.

اقوام غیر پشتون هم در افغانستان، کشور شانرا «افغانستان»، تابعیت سیاسی مربوط به کشوری با مرز بندی سیاسی «افغانستان»، و خود را «افغانستانی» می گویند نه «افغان» که نام یک قوم است.

ببینید، هویت سازی و هویت زدایی را که ازبیک ها در ازبکستان، و پشتون ها آنرا در افغانستان در پیش گرفته اند. در روسیه، اقوام مختلفی چون تاتار ها، چچین ها، ازبک ها، گجر ها، قزاق ها، زندگی می کنند. اینکه در کشوری بنام روسیه زندگی می کنند، قومیت آنها را نمی توان بنام «روس» ثبت و ضبط کرد. نمی شود که یک ازبک را بگویی که تو روس هستی، ولی در تذکره تابعیت اش نوشته می شود، شهروند کشور فدراتیف روسیه.

پس اگر ما شناسنامه (تذکره) را ملاک و معیار هویت قرار دهیم، آن دیگر هویت کاذب می تواند باشد. قسمی که به زور بالای باشندگان تاجیک سمرقند و بخارا قبولانده اند که ملت آنها باید ازبیک باشد.

در افغانستان هم تا چندی پیش، هویت مردم «پشه ای» هم جزو پشتون ها به حساب میرفت، در حالی که پشه ای ها، زبان و فرهنگ متفاوتی دارند. شغنایی ها، واخانی ها، و منجانی ها هم چون در یک اقلیت قومی بوده اند، جزو تاجیک ها به شمار آمده اند. حالا اگر کسی بگوید که تذکره پدر تان را ببیند که هویت شما آشکار شود، این دیگر ملاک شده نمی تواند.

استاد ایلچی بیک حرکت، یک تن از افراد خبره در امور مسایل سیاسی از ولسوالی شغنن است، در جوابی به این سوال (comment) در فیس بوک نظریه خوبی ارائه کرده است که باز گویی اش در اینجا بی منفعت نیست.

« بجای اینکه به تذکره پدرمان نظر اندازی کنیم، آیا بهتر نیست که به زبان مادر جان خود گوش فرا دهیم، زیرا با ملاحظه تذکره، اثر ظلم هویدا می گردد، و از گوش دادن به زبان مادر جان، هویت اصلی هویدا میگردد».

همه ما میدانیم که تعداد اقوام اهل هنود «هندو و سیک» ساکن در افغانستان، فعلاً 220 فامیل مانده است.²⁴ آیا تعداد ما از شهروندان اهل هنود ما در افغانستان کمتر است؟ آخر چرا از هویت اصلی خود می شرمیم؟

ملت، زبان ملی، و پیامد های آن:

اعلام اینکه، یک زبان، زبان رسمی و زبان ارتباطی کل جامعه است، به معنای اعلام ارزش سمبولیک بر تر نه فقط آن زبان، بلکه هویت آن گروه جمعیتی و یا ملتی است که زبان آن، زبان رسمی کشور بیان شده است. از اینرو، زبان بصورت واسطه تبعیض و تمایز خود از دیگر ملیت ها عمل می کند و گویی مرز تشخیص «خود» از «بیگانه» است. تصادفی نیست که وقتی یک زبان، زبان رسمی کشور اعلام شود، بقیه زبان های متداول در بین ملیت های دیگر در همان کشور نیز، زبان بیگانه شمرده می شود. از نظر تاریخی، هویت یعنی توانایی ذهنی انسان در متمایز کردن «خود» از «دیگران»، نخستین محرکه در توسعه انسان بوده و زبان عامل عمده ای در این تمایز گروه های انسانی از هم بوده است. یعنی، هویت فرد تا آنجا رشد می یابد که تصویر قابل اتکایی از «خود» در برابر «دیگری» ارائه دهد. قومیت، ابتدائی ترین بعد هویت در ساختن جامعه بشری بوده است که در آن، زبان نقش و وسیله اولیه و صیقل یافته ترین واسطه در کنش و واکنش میان افراد در پی ریزی «هویت قومی» را بر عهده می گیرد. در عین حال، زبان شاخص ترین عامل تمایز یک قوم و ملیت از دیگری است.²⁵ ملت، در گذشته و در اسناد دینی و ادبی به معنای «دین» و «فرقه دینی» بکار رفته است که در متن قرآنکریم هم به همین معنا آمده است. مثلن: ملت ابراهیم. یعنی دین و آیین ابراهیم.

در زبان پارسی، واژه «ملت»، معادل واژه «ملت» در عربی نیست، بلکه این معادل واژه های «ناسیون» فرانسوی و «نیشن = nation» انگلیسی است. واژه «ناسیون» از دیدگاه ریشه شناسی از فعل «زاییده شدن» (naitre =) فرانسوی مشتق گردیده است. تا قرن شانزدهم میلادی، واژه «ناسیون» کار برد محدود داشته، و به معنای «برخاسته از خانواده» یا «برخاسته از تبار» از آن کار گرفته می گرفتند. در قرن سیزدهم میلادی (همزمان با پایان جنگ های صلیبی) این واژه به معنای «جماعتی که در یک سر زمین می زیستند» بکار می رفت. زیرا که فعل naitre در اصل از واژه لاتین «nature» بر گرفته شده و «ناتور» (در انگلیسی نیچر)، و در پارسی معادل آن «طبیعت» است. بنا براین، مفهوم «ناسیون = مردم» با «ناتور = طبیعت» در هم تنیده شده است. در زبان اسپانیایی (که به زبان لاتین نزدیک تر است)، امروزه بجای «ملیت» از واژه (naturaleza) را بکار می برند که بمعنای «طبیعت» نیز است.²⁶

فرق میان هویت قومی و هویت ملی:

²⁴ بر گرفته شده از تارنمای انترنتی تلویزیون فارسی دویچه وله،

²⁵ سلطانزاده، همانجا.

²⁶ گروه پژوهش های فرهنگی و اجتماعی، پژوهش نامه شماره 19، هویت، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع مصلحت نظام، زیر نظر دکتر سید رضا صالحی امیری

مسئله قومیت و گروه‌های قومی عموماً از زمان فروپاشی کمونیزم در اتحاد جماهیر شوروی سابق و پایان جنگ سرد با جدیت و گرمی مورد بحث قرار گرفته است. هم اکنون مسئله تنوعات قومی و گروهی در بسیاری از کشورهای جهان وجود دارد و این امر یک پدیده طبیعی به شمار می‌رود.

دکتر ناصر فکوهی در مورد هویت قومی می‌گوید: معمولاً اجماع بر سر این است که زمانی که زبانی داریم که با زبان ملی متفاوت است و مجموعه‌ای از سنت‌های فرهنگی، پیشینه فرهنگی و پهنه سرزمینی داشته باشیم، این مجموعه را می‌توان یک قومیت دانست.²⁷

و در تعریف دیگری از قومیت آمده است که: «قوم عبارت از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجداد مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت است».²⁸

در تعریف هویت ملی باید گفت که یکی از مفاهیم اساسی آن، مسئله هم‌دلی بین اعضاء جامعه نسبت به **واحد سیاسی** موجود است. در تعریف هویت ملی نکته اصلی این است که فرد خودش را عضو چه واحد سیاسی‌ای می‌داند و تا چه اندازه با واحد سیاسی احساس یگانگی می‌کند؛ به عبارت دیگر مسئله این است که آیا افرادی که از لحاظ فیزیکی در یک جغرافیای سیاسی خاص و نظام حکومتی خاص قرار دارند، خود را از لحاظ روانی هم عضو این نظام سیاسی می‌دانند یا خیر؟ (قیصری، 1377: ص. 50)

پس هویت ملی نوعی احساس یگانگی و همراهی و هم‌دلی با نظام سیاسی حاکم است که این همراهی فقط در ظاهر کافی نیست، بلکه باید پذیرش قلبی افراد و اطاعت محض آنها را در پی داشته باشد.

تعریف فوق تنها بُعد سیاسی هویت ملی را مد نظر داشته و از جنبه‌های دیگر آن غافل شده است. باید در کنار آن به ابعاد دیگر قضیه نیز نگاه کرد:

دکتر احمدی مسئله مرزهای ملی را در این زمینه بسیار مهم می‌داند و می‌گوید: امروزه مرزهای ملی اهمیت تعیین‌کننده‌ای در مقوله هویت‌های ملی دارند و معمولاً در هر کشوری یک هویت ملی بیشتر وجود ندارد. اما این هویت ملی دارای زیرمجموعه‌هایی چون هویت‌های اجتماعی، صنفی، آموزشی، دینی و قومی است.²⁹

هم‌چنین در تعریف دیگری می‌خوانیم: «هویت ملی را به معنای عبور از هویت‌های سنتی همچون مذهب، قوم و قبیله به هویت‌های فراگیرتر می‌دانند. بر این اساس هویت ملی هویتی است که افراد به جای اینکه خود را بر اساس تعلقات قومی- قبیله‌ای بشناسند، بر مبنای تعلق به ملتی خاص با جغرافیایی مشخص و نظام حکومتی معین شناسایی می‌کنند. هویت ملی باید آنچنان فراگیر باشد که تعارضی بین هویت اولیه (یعنی هویت فردی- قومی) و هویت فراگیر (ملی) ایجاد نکند. بر این اساس می‌توان وجود ملت خاص، جغرافیا و نظام حکومتی معین را ویژگی‌های اصلی هویت ملی دانست» (بهمنی قاجار، 1387: 72)

²⁷ مجتبی معینی یوسفی، هویت ملی و هویت قومی، 1392، قابل دریافت در لینک زیر است:

http://www.aftabir.com/articles/view/politics/iran/c1_1380345059p1.php/%D9%87%D9%88%DB%8C%D8%AA-%D9%85%D9%84%DB%8C-%D9%88-%D9%87%D9%88%DB%8C%D8%AA-%D9%82%D9%88%D9%85%DB%8C

²⁸ همانجا.

²⁹ همانجا.

یک نکته اساسی که اینجا ضروری به نظر می رسد این است که باید بین دو واژه دولت ملی و هویت ملی تمایز قائل شد. ممکن است در کشوری دولت ملی شکل بگیرد اما هویت ملی در آن موجود نباشد. مثلاً اگر ساختار حکومتی عراق را بررسی کنیم می بینیم که در عین حال که دولت ملی در این کشور به وجود آمده است ولی ساختار آن کاملاً قومی است و هنوز در انتخابات عراق و یا حتی لبنان سهمیه های قومی رعایت می شود، و در افغانستان هم همچنان.

نکته بعدی اینکه برای ایجاد ملت و دولت ملی، انسجام فرهنگی لازم است و مسئله مهم در اینجا ایجاد سازش بین فرهنگ ملی و فرهنگ محلی و قومی است که اگر این قضیه به شکل مناسبی مدیریت شود می تواند تبدیل به یک فرصت شود و باعث تقویت وحدت ملی شود.

هویت دادن اجباری، یک قوم در زیر لوای «ملت واحد» و یا «وحدت ملی»، و اعلام نمودن «هویت ملی»، و «زبان ملی» باعث نا دیده گرفتن و انحلال «هویت تاریخی، فرهنگی، و زبانی» یک ملت کوچک است که واژه های «ملت» و «ملی» مؤلفه هایی هستند که بار سیاسی دارند.

قوم شغنائی که از نقطه نظر تاریخی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی، عقیدتی از خود هویت منحصر بفرد دارد، ولی این قوم اکنون تابعیت سه کشور را دارند – افغانستان، تاجیکستان، و چین. ولی، فقط تابعیت هویت ملی آنها تحت اثر مؤلفه سیاسی «هویت ملی و دولت» آنها را از هم جدا کرده و دیگر مشترکات شان هنوز یکی است. پس مؤلفه سیاسی هویت ملی، تنها یگانه مؤلفه است که آنها را از هم جدا کرده است، ولی آنها پنج تا شش مؤلفه مشترک دیگری دارند که هویت فرهنگی، قومی، زبانی، و عقیدتی که با سایر ساکنین این سه کشور بعضی شاخصه های هویت مشترک و بعضی شاخصه های هویت متمایزی دارند.

قسمی که پشتون ها میگویند: «پښتانه په کابل کې او په پښاور کې یو دی» مصداق این ادعاست.

در شعر زیر که توسط عروج خان (یک پشتو زبان پاکستانی) سروده شده است، مسئله فوق را خوبتر بیان می کند.

زړه می سوزې چې اوگورم زه پښتون د پاکستان	نه خو رور د پنجابي شوم، ښه یی گڼي ټول افغان
اے پښتونه نگیالیه پښتونخوا په تا نازیري	وفادار دخپل وطن شه، پرواه مه کړه د جهان
ولې هر غدار سرې په ناموس د ستا حملې کړي	سترگي ټیټې به شي پا تی چی خپل اوگوري گریوان
پښتونخوا د غیرت خاورې زیرولي باتوران دي	هر دښمن سره په جنگ دي د دي زمکی فرزندان

یو تاریخ یوه شجره ده پېښوکه د کابل ده **که پښتون دی که افغان دی د یو ځانگی دوه گلان**

غیرتمنه پښتنه یم، عروج خانه په نامه یم خپل وطن په مینه مړه یم، خور وطن زما جانان³⁰

اگر پشتون ها در هر جای دنیا، قوم خود را بیگانه نمی شمارند و خود را با عبارت « **دیو خانگی دوه** **گلان** » تعریف می کنند، پس چرا بین فارسی زبانان فرق می گذارند و زبان آنها را به سه بخش تقسیم می کنند – فارسی (ایرانی)، دری، و تاجیکی – در صورتی که اینها هم یک قوم هستند و یک هویت فرهنگی دارند؟

اگر چنین ادعا درست باشد، پس: پارسی وان هم په کابل کې، په تهران کې، او په دوشنبه کې یو دی.

و دسکه خرنوڼه مس تر چین ات، تاجیکستان، ات افغانستان بیوټ (همدارنگه شغنی په چین کې، په تاجیکستان کې، او په افغانستان کې یو دی. همینگونه شغنایی هم در چین و در تاجیکستان و در افغانستان یکی است.

پس اگر چنین است، آیا ساختن هویت « افغان »، « تاجیک »، و « ختای = چینیایی »، برای شغنایی ها، خود یک هویت زدایی نیست؟ آیا این قوم با یک بحران هویت رو برو نمی باشد؟

عجیب است که قوم شغنایی با تمام مشترکاتی که دارد، در کشور های مختلف بنام های مختلف یاد می گردند که صرف یک وجه باعث گردیده که هویت این قوم در سه کشور از هم مجزا گردد. وجهی که سبب تمایز این قوم در سه کشور گردیده است عبارت از «ملت» و «هویت ملی» است که بار سیاسی دارد. این بار سیاسی بطور قهر آمیز سبب شده تا هویت اصلی قوم شغان در سه کشور استحاله شود و دلیل آن آشکار است. مسئله ملی، و ملت سازی یک مسئله سیاسی است و مسئله زبان ملی، مؤلفه های دیگر را (قومی، فرهنگی، زبانی، و اجتماعی) را بغرنج تر ساخته است.

مسئله پشتونیزه کردن اقوام دیگر در سرحدات شمالی افغانستان، و جدایی اقوام همخون، هم فرهنگ، و همزبان به این روش یکی از اهداف محمد گل مهمند بود که با اسکان دادن پشتون ها در مرز های شمالی افغانستان می خواست که ترکمن ها، ازبیک ها، تاجیک ها، شغنایی ها، و دیگر اقوام ساکن بخش شمالی افغانستان، با اقوام هم پیوند خود در تماس نباشند تا سبب اغتشاش قومی نشوند و با این شیوه باید اقوام ساکن دو کرانه رود آمو را از هم دور نگهدارند.

رسمیت بخشیدن زبان پشتو در ولسوالی شغان و تدریس تمام مضامین نصاب تعلیمی بعد از سال 1349 در شغان به بهانه اینکه زبان پشتو با زبان شغنایی نزدیک است، خود یک مسئله سیاسی بود تا با این شیوه شغنایی های مقیم افغانستان با زبان و فرهنگ شغنایی های مقیم تاجیکستان بیگانه شوند. در حالی که شغنایی ها با زبان پارسی دری از هر نگاه نزدیکی دارند اول اینکه زبان پارسی، زبان دوم جهان اسلام بعد از زبان عربی است. تمام کتب مذهبی، از جمله تألیفات ناصر خسرو، به زبان پارسی است. با پشتونیزه کردن اهالی شغان، محروم کردن آنها از هویت مذهبی، زبانی، فرهنگی و اجتماعی بود، که خوش بختانه تا دیر نپایید.

مسئله شوونیزم (chauvinism)، پشتون ها در افغانستان، سبب تحریک قوم گرایی دیگر اقوام در افغانستان گردید و این مسئله بعد از بمیان آمدن کشور های ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، قرغیزستان، قزاقستان، ارمنستان، گرجستان، و آذربایجان بیشتر شعله شوونیزم را در بین اقوام در آسیای میانه گردید و تأثیرات خود را بالای اقوام ساکن در افغانستان هم گذاشت.

مسئله ملت سازی و اعلان زبان ملی در ایران، سبب تحرک اقوام دیگر در ایران گردید. در ایران بلوچ ها، کرد ها، لُر ها، آذری ها، عرب ها و ... اقوام زندگی می کنند. زمانی که مسئله ملت به میان می آید، آیا تنها پارسی زبانان ملت هستند؟ آیا آذری ها (ترک های مقیم ایران) ملت نیستند؟ زمانی که مذهب جعفری در ایران مذهب رسمی و زبان پارسی زبان رسمی اعلان گردد، آیا اقوام دیگر ساکن در ایران از هویت مذهبی، هویت زبانی، و هویت اجتماعی خود محروم نمادند؟

این مسئله بود که اصطلاح «ستم ملی» در ایران بوجود آمد که گویا کُرد ها، بلوچ ها، آذری ها، خود یک ملت هستند که مذهب شان سنت و جماعت، و زبان شان هم از فارسی متفاوت است با تحمیل نمودن ملت سازی و هویت ملی، و زبان ملی، هویت آنها تحت الشعاع قرار گرفته و آنها در واکنش به آن با مسئله «ستم ملی» نا رضایتی خود را ابراز داشتند و هنوز هم در این زمینه تقلا می کنند.

یک مسئله دیگر را اینجا قابل تذکر میدانم که زمانی که ما از شوونیزم و از فاشیزم سخن میزنیم، آیا تنها هدف ما از برادران پشتون است، و یا کسانی دیگری هم هستند، که می خواهند برخی از اقوام را در پهلوی خود قرار دهند و هویت خود را بر آنها تحمیل کنند؟ و یا افرادی هستند که نا خود آگاه، هویت خود را به این و یا آن نسبت می دهند. حتی بعضی ها از فاش نمودن هویت خود در هراس هستند و یا برای خود ننگ می دانند. بعضی ها فکر می کنند که مولفه های هویت آنها (که عبارتند از مولفه عقیدتی، فرهنگی، و زبانی) سبب عقب ماندگی ذهنی و رشد انکشاف فکری خود شان و یا فرزندان شان می شود، و می خواهند با دوری از این مولفه ها، هویت جدیدی را برای خود بتراشند؟

بلی، ننگ و عار نمودن صحبت کردن زبان مادری (شغنایی) در خانه، کوچه و بازار، نشان دهنده بیزاری از هویت اصلی خود است که الیناسیون بد تر از این چه باید باشد!

در مقالات بعدی، در مورد تبار شناسی تاجیک، شغنایی، و پامیری تمرکز خواهم کرد.

منابع و مأخذ:

آدینه، اسفند یار، مصاحبه با اکادمیسن محمد جان شکوری، بخش فارسی بی بی سی، زبان فارسی آسیای میانه ضربات سختی دیده است، 02 نوامبر 2011، موجود در:

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2011/11/111102_116_shakuri_interview.shtml

ابوالحسنی، سید رحیم، (1388)، «سازگاری هویت ها در فرهنگ ایرانی» مطالعه موردی شهروندان تهرانی"، فصلنامه سیاست، دوره 3، شماره 2. نقل شده در مقاله مجتبی معینی یوسفی، (1392) هویت ملی و هویت قومی، آفتاب آنلاین.

بهمنی قاجار، محمدعلی، (1387)، «هویت ایرانی و چندگانگی قومی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال 9، شماره 1.

دریا باری، فرزانه (ربابه)، بحران هویت چیست و چرا بوجود می آید، 1391. در لینک زیر موجود است.

http://robabnaz.persianblog.ir/tag/%D8%A8%D8%AD%D8%B1%D8%A7%D9%86_%D9%87%D9%88%DB%8C%D8%AA_%DA%86%DB%8C%D8%B3%D8%AA_%D9%88_%DA%86%D8%B1%D8%A7_%D8%A8%D9%87_%D9%88%D8%AC%D9%88%D8%AF_%D9%85%DB%8C_%D8%A2%DB%8C%D8%AF%D8%9F

دهخدا، فرهنگ فارسی، (انلاین)، قابل دسترس از طریق لینک زیر:

<http://www.loghatnaameh.com/dehkhodaworddetail-9asb6bc3446745498f7604e1917b47a6-fa.html>

سلطانزاده، هدایت، زبان، اید ئولوژی و هویت ملی، 2005. قابل دسترس در:

<http://www.nashrebidar.com/jobashe%20meli/magalat/zeban.htm>

محمد معین، فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی یک جلدی، گروه پژوهش و واژه نامه نویسی کتاب پارسه، تهران، چاپ اول 1387.

صفحه دو بی بی سی فارسی، مصاحبه را راسل مینز، « رهبر سابق جنبش سرخیوستان، من در شکم هیولا زندگی می کنم»، 23 فبروری 2012، موجود در سایت انترنتی زیر:

http://www.bbc.co.uk/persian/world/2012/02/120223_u07_russell_means_page2_iv.shtml

گروه پژوهش های فرهنگی و اجتماعی، پژوهش نامه شماره 19، هویت، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک مجمع مصلحت نظام، زیر نظر دکتر سید رضا صالحی امیری

عرفانی، فرهاد، هویت یعنی چه؟، 1390، موجود در سایت انترنتی تابناک. در لینک زیر قابل دسترس است:

<http://www.tabnak.ir/fa/news/195106/%D9%87%D9%88%DB%8C%D8%AA-%DB%8C%D8%B9%D9%86%DB%8C-%DA%86%D9%87>

عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید یک جلدی، نشرات بهزاد، تهران، چاپ اول، 1389.

قیصری، نور الله (1393)، قومیت عرب و هویت ملی در جمهوری اسلامی ایران. موجود در سایت انترنتی ذیل.

http://www.irab.info/index.php?option=com_content&view=article&id=169%3A2014-12-09-06-00-15&catid=34%3A2013-02-04-10-56-19&Itemid=44

لعل زاد، هویت، ملت، و ناسیونالیزم در عصر حاضر، دسمبر 2006، لندن، موجود در سایت اینترنتی زیر:

<http://www.faratarazmarzha.org/apfariana.org/Lalzarad/Howiyat.htm>

مجتبی معینی یوسفی، (1392) هویت ملی و هویت قومی، آفتاب آنلاین، قابل دریافت در لینک زیر است:

http://www.aftabir.com/articles/view/politics/iran/c1_1380345059p1.php/%D9%87%D9%88%DB%8C%D8%AA-%D9%85%D9%84%DB%8C-%D9%88-%D9%87%D9%88%DB%8C%D8%AA-%D9%82%D9%88%D9%85%DB%8C

AKDN (2016), Adrienne Clarkson Prize for Global Citizenship, Available at:

<http://www.akdn.org/speech/his-highness-aga-khan/accepting-adrienne-clarkson-prize-global-citizenship>